

آیت الله مرتضیٰ تهرانی: اهمیت تزکیه و خودشناسی

آیت الله مرتضیٰ تهرانی گفت: تزکیه به سادگی قابل فهم نیست. برای رسیدن به این فهم، باید خود را بشناسیم و بدانیم که حق تعالی دو بعد در ما خلق کرده است.

به گزارش [کلینیک روح درمانی \(تهذیب آنلاین\)](#)؛ متن زیر گفتاری از آیت الله مرتضیٰ تهرانی در مورد آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» است که در ادامه می خوانید؛

اهمیت تزکیه و اخلاص در دین و حقیقت توحید

در این آیه کریمه از سوره‌ی مبارکه‌ی جمعه، حداقل شش نکته‌ی مهم وجود دارد. دو موضوع در آیات کریمه‌ی قرآنی به صورت مکرر ذکر شده است. موضوع اول تزکیه است و کلمه‌ی «يُزَكِّيهِمْ» در موارد مختلف وارد شده است. موضوع دوم اخلاص است. اهمیت این دو موضوع در دین و عبادات و در ارتباط با حق تعالی و حقیقت توحید بسیار زیاد است، اما در سخنرانی‌ها و بیانات بزرگان کمتر مورد بحث واقع می‌شود. مردم از مفهوم اخلاص، این مقدار اطلاع دارند که در عبادات بایستی قصد قربت داشته باشند، و بدون قصد قربت، عمل عبادی از قبیل نماز، روزه، حج، و پرداخت خمس و زکات و مظالم و فطریه باطل خواهد بود. اما اغلب مردم قادر به توضیح مفهوم قربه الی الله که قبل از تکبیره الاحرام نماز آنرا از ذهن خود می‌گذرانند نیستند. در مورد تزکیه هم همین مطلب صادق و بلکه توضیح آن برای مردم مشکلتر است.

معنی لغوی تزکیه پاک کردن است. اهل فن معنی لغوی را به عرف عام تعبیر می‌کنند. معنی اصطلاحی تزکیه و یا به عبارتی عرف خاص آن، مربوط به قرآن شریف و روایات و علوم دینی و علوم نفسانی است. یکی از این علوم، علم اخلاق به این مفهوم است که انسان نفس خود را با اعمال صالح بسازد. انسان باید آنقدر با درس‌شنیدن‌های مکرر، موعظه شنیدن، پند شنیدن، آیات قرآن را شنیدن، روایات اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین را شنیدن، ممارست داشته باشد تا از اسارت

طبیعت خارج شود.

در یک وضعیت ابتدایی، انسان طبیعی اسیر طبیعت است، و به فرموده‌ی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه عقل او اسیر نفسش است. لازم است که انسان عقل خود را از این اسارت خارج کند، تا دارای عقل مستقل فعالی شود و هرگاه که خواست عملی را با چهره‌ی الهی و دینی انجام دهد، نفس نتواند در هدف از انجام این عمل، دخالت کند. به عنوان مثال هنگام خواندن نماز در حضور سایر مردم، نفس او به خودش اجازه ندهد که قرائت را به گونه‌ای ادا کند که مردم او را فردی مقدس فرض کنند.

خدای متعال در قرآن کریم به نفس حیوانی انسان لقب امّاره‌ی به سوء داده است. این نفس همان شیطان خصوصی انسان است که به او فرمان می‌دهد و از صاحب خود توقع دارد که در کارهای به حسب ظاهر صالح، او را هم سیراب کند. در حدیث شریف نبوی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که فرمودند: «اَعْدُوْكَ وَوَسِيْكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ». قوی‌ترین دشمن برای شما همان نفس طبیعت و نفس حیوانی شما است که بین دو پهلوی شما جای دارد. این تعبیر اصطلاح است. «جَنْبَيْكَ» یعنی خودت، و منظور از آن، خود حیوانی و نه خود انسانی، خود طبیعی و نه خود الهی است.

هدف حق‌تعالی از خلقت انسان

نباید تصور کرد که این‌گونه که خدای متعال انسان را خلق کرده، نقصی در خلقت او است؛ بلکه کمالی در این خلقت دوی بعدی وجود داشت که فرشتگان حق‌تعالی هم از درک عظمت، ظرفیت، استعداد و قوای آن عاجز بودند. صریح قرآن این است که فرشتگان به خدای متعال عرض کردند که این موجودی که می‌خواهی خلق کنی، سابقه‌ی خوبی ندارد و ما خاصیتی در او نمی‌بینیم؛ اگر بنده می‌خواهی؛ اگر تسبیح‌کننده و تقدیس‌کننده می‌خواهی، ما هستیم که مطابق دستور تو عمل می‌کنیم. ملائکه به خواب و غذا نیاز ندارند، و خستگی برای آن‌ها بی‌معنا است، و قادر هستند مطابق فرمان حق‌تعالی ده‌ها هزار سال در حال رکوع و گفتن ذکر باشند. بهترین جواب حکیمانه را حق‌تعالی به این سوال فرشته‌ها که حداقل نشانگر جهل آن‌ها بود، داد: «إِنَّ زَنْبِي أَعْلَمُ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ». سپس فرمود: «إِنَّ زَنْبِي جَاءَ لِي فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». من خلیفه و جانشین در این عالم کُوف و فساد، یعنی در زمین، نداشتم. فرشته داشتم، عبادت‌کننده و حمدکننده داشتم، ولی موجودی نداشتم که به اختیار خود مسیر حق و مسیر انسانیت الهی را

انتخاب کند و مسیر طبیعت و شهوات و غرایز و راه‌های انحرافی، که اوصاف رذیله هم جزء آن است را ترک کند.

ما نمی‌توانیم تصور کنیم که زندگی بشریت تا چه زمانی ادامه پیدا خواهد کرد. عقلاً امکان ندارد که تا هر زمان که این زندگی ادامه پیدا کند، مقام انبیاء، مقام رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اولیای خدا را، چه معصوم و چه تالی‌تلو معصوم، مقام حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را درک کنیم. با برداشتن یک استکان کوچک که از آب دریا پر شده است نمی‌توان مفهوم اقیانوس و جایگاه آنرا درک کرد. اگر استکان ادراک پیدا کند، به مقدار ظرفیت خود که پر از آب است ادراک دارد، و نمی‌فهمد که اقیانوس چیست. ما هم در برابر اولیای خدا شاید از قطره هم نسبت به اقیانوس کم‌تر باشیم.

ظرفیت و فعلیتی که خدای متعال به اولیای خود مانند امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه عطا کرده است، مورد نیاز بشر امروز نیست، بشر هزار و چهارصد سال قبل هم چنین احتیاجی نداشت. در آن موقع فردی وجود داشت که هنگامی که حضرت فرمودند: "سَلَوْنِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي"، از ایشان پرسید که تعداد موهای سر من چند تا است؟ همان‌گونه که آن انسان با انسان‌های این زمان بسیار متفاوت بود، فاصله‌ی این زمان با هزار سال بعد هم بسیار زیاد است. تنها محدودیتی که قدرت، علم، اقتدار و عظمت روحی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه دارد این است که مخلوق حق‌تعالی است. علم ایشان ذاتی نیست، اما بعد از حق‌تعالی علمی مشابه علم ایشان وجود ندارد. خدای متعال چنان ظرفیتی به این انسان داده است که اگر بخواهد و تصمیم بگیرد، می‌تواند خود را به اندازه‌ای بالا ببرد که فرشته خادم و مطیع ایشان باشد. مبالغه‌ای در این تعبیرات وجود ندارد.

خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ نَسِيَّ جَاءَ عِلْمٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةٌ». ما عمق و حجم لغت خلیفه را نمی‌توانیم بفهمیم، زیرا آن‌گونه که شایسته است به معرفت خدای متعال نرسیده‌ایم. خلیفه‌الله باید شباهتی به الله جل‌شانه داشته باشد. ما چنین نیستیم و حتی همه‌ی انبیا هم خلیفه‌الله نیستند. شاید اکثر انبیا به اندازه‌ی یک موی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه علم ندارند. حق‌تعالی به اندازه‌ای به ایشان علم عطا کرده بود که جواب انسان‌های زمان خود و امت خود را بدهند و بیش از این نیازی وجود نداشت. لذا دین‌های ایشان هم که دین‌های آسمانی بود، اعتبار محدودی داشت.

این دین مقدس نامتناهی است و اعتبار آن از بین‌رفتنی نیست، زیرا

محتوای پیامبر و ائمه‌ی طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین قابل تصور نیست. هر کس به مقدار ظرفیت و گنجایش فکری خود می‌تواند حقایق الهی را درک کند. اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین برحسب نقل، به خدای متعال عرض می‌کنند: "مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ وَمَا عِبَدْنَاكَ حَقًّا عِبَادَتِكَ". به مقداری که تو از هستی برخورداری، ما نسبت به تو شناخت نداریم، چون بی‌نهایت هستی. ایشان برحسب نقل به این امت فرموده‌اند که ما نسبت به خدای متعال این تعبیر را داریم، شما هم نسبت به ما همین تعبیر را داشته باشید. از حق تعالی بخواهیم که ما را به جایی برساند که بفهمیم واقعیت هویت اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را تا به حال درک نکرده‌ایم.

خودشناسی مقدمه‌ی تزکیه

موضوع دوم که عنوان آن تزکیه است، به سادگی قابل فهم نیست. برای رسیدن به این فهم، باید خود را بشناسیم و بدانیم که حق تعالی دو بعد در ما خلق کرده است. اگر بفهمیم ظرفیت بُعد طبیعی چه قدر است، و توقعات آن از صاحب خود چیست، راحت‌تر می‌توانیم به خدای متعال معرفت پیدا کنیم. برحسب نقل، "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ"، ما خود را نشناخته‌ایم، و نمی‌دانیم که اگر طبیعت و حیات حیوانی ما رها شود، چه مقدار از ما توقع دارد، و چه موقع از ما راضی می‌شود؟ نفس این‌گونه است که تا هنگامی که صاحب خود را در قعر جهنم، به گونه‌ای که امکان بیرون آمدن برای او نباشد، نبیند راضی نمی‌شود. این حقیقت امر است و افراط و مبالغه نیست.

راه پاکیزه کردن نفس از رذائل، از صفات ناپسند، و از آنچه که حق تعالی به عنوان ضد ارزش در مآخذ دینی اعلام کرده، بسیار طولانی است. باید بسیار زیاد به خدای متعال التماس کرد، و به اولیای او توسل پیدا کرد تا انسان به جایی برسد که احساس کند هیچ نیست، و عاجز و ناتوان است. فرد باید به این باور برسد که بدون توفیق و اراده‌ی حق تعالی، حتی خواندن یک رکعت نماز به سمت قبله برای او ممکن نیست. امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه یک بار فرمود، من نمی‌توانم بگویم که در تمام عمر خود یک رکعت نماز، به مفهوم واقعی برای خدای خود خوانده‌ام. یعنی این نماز برای ترس از جهنم و رغبت و طمع به بهشت نباشد.

در معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین تنها از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه نقل شده است که به خدای متعال عرض کردند: "مَا عِبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ

وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ". در فرمایشات امام صادق صلوات‌الله‌علیه آمده است: عبادت‌کننده‌ها سه دسته هستند؛ یک دسته از ترس جهنم عبادت می‌کنند، و مانند کارگری هستند که کار می‌کند و اگر کار نکند به او مزد نمی‌دهند. دسته‌ی دوم خدای خود را به طمع رسیدن به بهشت و نعمت‌های بهشتی عبادت می‌کنند، آن‌ها مانند کسبه هستند که گرما و سرمای بازار را تحمل می‌کنند، تا درآمد کسب کنند. اما دسته‌ی سوم خدای متعال را عبادت می‌کنند زیرا او را دوست دارند. مگر انسان می‌تواند بدون معرفت، حب به حق تعالی پیدا کند؟ انسان قبل از این‌که خدا را شناخته باشد و قبل از این‌که از نعمت‌های او اطلاع پیدا کرده باشد، نمی‌تواند خدای متعال را دوست داشته باشد.

انسان عادی به صورت خودکار به دوستی که بیشتر به او محبت می‌کند بیشتر علاقمند می‌شود. برای انسان مومن هم تا هنگامی که محبت‌های حق تعالی را ادراک نکند، امکان معرفت نیست. به هر مقدار که فرد باور کرد که مورد عنایت حق تعالی است و حق تعالی به او از نعم خود عطا کرده، به همان مقدار نسبت به او محبت پیدا می‌کند، و به همان مقدار شعور پیدا می‌کند. بعد از شعور معرفت حاصل می‌شود و انسان به مقدار معرفت خود در هدفگیری‌های عبادات خود، آن را در نظر می‌گیرد.

پاک کردن نفس از رذائل اخلاقی، از صفات غیر انسانی و غیر الهی نیاز به کار بسیار دارد. شاید در میلیون‌ها انسان هم نتوان یک انسان مزکّی پیدا کرد که به طور مطلق نفس خود را از رذائل، و از موانع یاد خدا و از آنچه موجب غفلت است پاکیزه کرده باشد. با توجه به این نکته، در متون شرعی و روایات و آیاتی مانند آیه تطهیر، ملاحظه می‌کنیم که خدای متعال پنج نفر را به طور مطلق، مطهر خوانده است. ما حتی نمی‌توانیم مفهوم این آیه‌ی کریمه را تصور کنیم.

طهارت روح و تماس با حقایق انسانی و الهی

تا انسان خود را تزکیه نکند، نفس آمادگی برای شنیدن کلام حق و موعظه‌ی الهی ندارد. اهل معنا در «لَا يَمَسُّهُ»^۱ «إِلَّا»^۲ المُّطَهَّرُونَ» فرموده‌اند که یکی از معانی این جمله در سوره‌ی واقعه، این است که اگر نفس و روح کسی طاهر و پاکیزه‌ی از رذائل نباشد و آلوده باشد، نمی‌تواند با حقایق قرآن تماس پیدا کند. «لَا يَمَسُّهُ»^۳ یعنی امکان ندارد چنین فردی با حقایق کلام الله تماس پیدا کند. «إِلَّا»^۴ المُّطَهَّرُونَ»، مگر این‌که طهارت پیدا کند. به

هر مقداری که انسان خود را پاکیزه کند، به همان مقدار با حقایق انسانی و الهی تماس پیدا می‌کند.

اگر مسئله‌ی تزکیه در وجود انسان‌ها محقق نشود، اخلاص هم محقق نمی‌شود. حقیقت اخلاص این است که انسان دریا بد ارزش هیچ هدفی به مقدار ارزش طلب رضای خدای متعال نیست و هدف‌های دیگر در مقابل این هدف هیچ است. چنین فردی نمی‌تواند غیر از قصد قربت، قصد دیگری در عبادت داشته باشد. به هر مقدار که تزکیه باشد، اخلاص هم هست و اگر تزکیه نباشد، اخلاص نیست.

من یقین ندارم که تا الان کسی پیدا شود که به عمق این یک جمله از فرمایشات حضرت زینب سلام‌الله‌علیها رسیده باشد، که به عبیدالله فرمود: "مَا رَأَيْتُ مِنْهُ إِلَّا جَمِيلًا". آن حضرت تعارف نکرد و غرور نداشت. مادر ایشان صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها اول زن در جهان بشریت و پدر بزرگوارشان هم امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه، باب مدینه‌ی علم بودند. این خانم بزرگوار در کلاس درس پدر بزرگوار خود تحصیل کرده بود. مقام رسالت طبق نقل فرمودند: "يَا عَلِي، مَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَ أُنَا وَ مَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ وَ مَا عَرَفَ اللَّهُ إِلَّا أَنْتَ وَ أَنْتَ". این حدیث نبوی را هم نمی‌فهمیم.

اعتقاد قطعی بنده این است که دست‌پرورده‌ی مقام رسالت، خانمی که حضرت کنیه‌ی ام‌ابیه‌ها به ایشان عطا فرمودند، به گونه‌ای پرورش یافتند که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه همسری شایسته در دنیا پیدا کنند، و در غیر این صورت همسر مناسبی پیدا نمی‌کردند. روایت هم در این مورد داریم. قبل از به وجود آمدن نطفه‌ی مبارکه‌ی صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها چهل شب مقام رسالت، به منزل خود نرفتند و در خانه‌ی فاطمه‌ی بنت اسد ساکن شدند. بعد از نماز جبرئیل نازل شد و این مأموریت را اعلام کرد. ایشان به همسر خود حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها پیغام دادند که در این چهل روز شما هم بیش از پیش به عبادات و مناجات با حق‌تعالی مشغول باشید. این برنامه برای این بود که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه در دنیا همسر و کفو پیدا کنند.

اگر این خانم نبودند، همسری برای ایشان وجود نداشت تا ائمه‌ی طاهرین صلوات‌الله‌علیهم از نسل آن حضرت به وجود آیند. بعد از صدیقه‌ی کبری، آن حضرت در طول زمان همسران دیگری هم اختیار کردند، اما فرزندان آنها تا حدودی ممتاز از سایر مردم بودند. حضرت از

برادر خود عقیل که عالم به انساب عرب بود خواستند که همسری برای ایشان پیدا کند. حضرت می‌خواستند از این همسر خدای متعال فرزندی به ایشان عطا کند که در کربلا حسین صلوات‌الله‌علیه را یاری کند. عقیل هم ام‌البنین سلام‌الله‌علیها از قبیلہ بنی کلاب را به ایشان معرفی کرد.

وابستگی‌ها در دنیا عامل دوری از معنویت

مشغله‌هایی که در زندگی برای ما ایجاد کرده‌اند ما را از این مطالب دور کرده است. بدین ترتیب دیگر جایی برای معنویت، برای عبادت، برای مناجات با حق تعالی و برای این‌که جستجو کنیم و بتوانیم بخشی از نعمت‌های حق تعالی را شماره کنیم تا موجب محبت و ارادت به حق تعالی شود باقی نمی‌ماند. انسانی که از پول سیر شود در دنیا وجود ندارد. هرچه پول زیادتر می‌شود، عقل کم‌تر، عاطفه کم‌تر و قشر روح بیشتر می‌شود. در ایام عاشورا، حال و اشک فقرا در شیعه‌ها و مسلمان‌ها از حال و اشک ثروتمندان خیلی بیشتر است، و مناجات‌هایشان خیلی باحال‌تر است. زیرا دنیا اجازه نمی‌دهد که صاحب آن به دنبال غیر دنیا برود.

در این آیه کریمه و یک آیه دیگر مشابه آن، خدای متعال به ترتیب مطالب را ذکر کرده است. رسیدن صوت قرآن به گوش انسان تعلیم نامیده نمی‌شود، بلکه گوش کردن به تلاوت خوانده می‌شود. گوش انسان هم باید گوش‌ی باشد که امکان ورود حقایق به آن وجود داشته باشد. ابوجهل، ابولهب و سران منافقین آیات را می‌شنیدند، اما توجهی نداشتند. از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که "كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ". نفس آن افراد عقلشان را اسیر کرده بود. چنین افرادی دیوانه نیستند، بلکه دست و پای عقل خود را با خواسته‌ها و تعلقات و وابستگی‌های زیاد بسته‌اند و عقل را اسیر کرده‌اند. از عقل اسیر هم کاری بر نمی‌آید.

راه تزکیه و رسیدن به دنیای پاکیزه و آخرت سعادت‌مند

اخلاص که به معنای نوع خاص هدف‌گیری در عبادات است، یعنی در باطن انسان به غیر از حق تعالی هدف دیگری وجود نداشته باشد. تزکیه یعنی پاک شدن از انواع آلودگی‌هایی که برای نفس وجود دارد. در این آیه کریمه و آیه مشابه آن خدای متعال اول تلاوت و سپس تزکیه را ذکر می‌فرماید. توجه به آیاتی که در مقام توصیف بهشت و جهنم است، و تکرار توجهات و تعمق در این آیات، به تدریج وابستگی انسان را

نسبت به غیرخدا رقیق می‌کند. با رقیق شدن وابستگی، به تدریج زمینه برای تزکیه پیدا می‌شود.

آیاتی که خدای متعال در آن حکم دارد و امر یا نهی ذکر شده، مربوط به فقه است. آیاتی که صُور واقعی اعمال خوب یا بد را تصویر کرده، مثل آیهی غیبت، هم فقه فرموده و حکم و قانون را بیان فرموده، و هم انسان را وادار کرده است که باطن عمل خود را تصور کند. «أَيُّ حَبِّبٌ أَوْ حَدُّكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا». آیا شما دوست دارید که گوشت برادر مردهی خود را بخورید؟ «فَكَرِهْتُمُوهُ»، یعنی من تو را به گونه‌ای خلق کرده‌ام که از خوردن جیفه تنفر داری، اما چشمی نداری که صورت برزخی اعمال را مشاهده کنی، یعنی بصیرت نداری.

چشم گوسفندی سبزی یونجه و زردی گاه را می‌بیند. هرچند این حیوان بعضی از علفهای سبز خوشرنگ که کشندهی حیوان است، را اصلاً نمی‌خورد. آن خانم بزرگوار به عبیدالله می‌فرماید: «مَا رَأَيْتُ مِنْهُ إِلَّا جَمِيلًا»، ایشان تعارف نکرد، بلکه فرمود که من حقایق اشیاء و باطن آنها را می‌بینم. من عاقبت این سفر و شهادت جوانها و اسیر شدن خودم و خواهرم و خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها را می‌بینم که بسیار عالی و قشنگ و پرفایده است. نه هزاروچهارصد سال، صد هزار سال دیگر هم حق تعالی این چراغ را روشن نگاه می‌دارد. جذابیت کربلا و افرادی که آنرا اداره کرده‌اند از حق تعالی است.

در قرآن و حدیث و عملکرد اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین به اندازه‌ای مطلب وجود دارد که اگر انسان طالب باشد می‌تواند راه رسیدن به دنیای پاکیزه و آخرت سعادت‌مند را بیابد. خدای متعال می‌توانست بفرماید که من غیبت را تحریم کرده‌ام، «لَا يَغْتَابُ بَعْدُكُمْ بَعْضًا» و به همین مقدار قناعت کند. حکم را کرده بود و قانون را هم وضع کرده بود، و بر بندگانش هم واجب بود که خدای خود را اطاعت کنند و غیبت نکنند. این بخش اضافه در آیه، «أَيُّ حَبِّبٌ أَوْ حَدُّكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ»، برای این است که حق تعالی می‌خواهد راه تزکیه را نشان دهد. انسان هنگامی باور می‌کند که خوردن غذای مسموم برای او ضرر دارد که بفهمد با خوردن آن بیمار می‌شود.

خدای متعال مخلوق خود را دوست دارد و با قانون‌گذارهای دنیا متفاوت است. آنها ما را دوست ندارند، و بنا بر وظیفه‌ی خود قانون وضع می‌کنند. اگر کسی به این قانون عمل نکرد، و این قانون‌گذار

توان داشت، آن فرد را تنبیه می‌کند. اما حق تعالی که مخلوق خود را دوست دارد بعد از فقه، «لَا يَغْتَابُ بِعَظْمِكُمْ بِعَظْمًا» جمله‌ی دیگری می‌فرماید که اخلاق و مقدمه‌ی تزکیه‌ی نفس است. باید با شنیدن این آیه، احساسی در انسان پیدا شود، که بفهمد حق تعالی او را دوست دارد، و می‌خواهد که غذای مسموم که موجب بیماری است را نخورد. غیبت و سایر محرمات را باید این‌گونه در نظر گرفت.

ما پس از چندین بار نهی از منکر و نتیجه نگرفتن، مخاطب را رها می‌کنیم. اما حق تعالی این‌گونه نیست، و به ندرت بنده‌های خود را رها می‌کند و تنها در موارد نادری به پیامبر خود می‌فرماید که هرچه برای این افراد استغفار کنی من آنها را نمی‌آمرزم. او با بیان آیات اخلاقی و نشان دادن چهره‌ی برزخی کارهای نادرست، بندگان خود را از آن کارها متنفر می‌کند.

ده سال در زمان حضرت مجتبی صلوات‌الله‌علیه، و ده سال در زمان ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه با تبلیغ و بیان عادی حرف حق به گوش معاویه فرو نرفت. برنامه‌ی کربلا به وجود آمد و ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه خون مصرف کرد تا در جامعه‌ی شیعه امثال معاویه نتوانند جلوه‌ای داشته باشند. واقعه‌ی کربلا فراموش‌شدنی نیست. در شب عاشورا ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه خواهر بزرگوارش را امر به صبر فرمود و تصرفی ولایی در این خانم کرد که ظرفیت ایشان بالاتر رفت. فرمایشات حضرت کلاس به کلاس شنونده‌ها را ارتقاء می‌داد. یک جمله‌ی چند خطی یک کلاس بود و افرادی که تزکیه‌ی نفس داشتند حقیقت را می‌گرفتند و رشد می‌یافتند.

یکی از صفات انسانی که خوب است و خاصیت زیادی دارد، عاطفه است. در این صفت هم اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از همه بهتر بودند، و با دیگران قابل مقایسه نبودند. نباید تصور کرد که این بزرگواران زندگی و فرزندان خود را دوست نداشتند. نقل کرده‌اند که سیدالشهدا صلوات‌الله‌علیه فرمودند: «لَعَمْرُكَ إِنِّي لَأُحِبُّ دَارًا تَكُونُ بِهَا سُكَّيْنَةٌ» و «الرَّباب»، به جان خودم من خانه‌ای را که در آن سکینه و رباب‌نام باشد دوست دارم. این تعبیر نشان‌دهنده‌ی آن است که این دو بزرگوار بسیار عالی بودند. جنس معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین این‌گونه است. در صحنه عاشورا زینب سلام‌الله‌علیه از هر رسانه‌ای قوی‌تر عمل کرد و به حاضرین در آن صحنه اعلام کرد که افرادی که شما به شهادت رساندید، افرادی عادی نبودند، بلکه فرزندان پیامبر اسلام صلوات‌الله‌علیه و آله بودند.

